

جایگاه انسان نزد ملاصدرا

یحیی بوذری نژاد*

چکیده

در تفکر فلسفی اسلامی، انسان جایگاه ویژه‌ای دارد. از آنجاکه تفکر صدرایی، حاصل یگانگی فلسفه، عرفان - به‌ویژه اندیشه‌های ابن عربی - و وحی و روایات معصومین می‌باشد، به جایگاه انسان در نظام آفرینش از ابعاد مختلف توجه شده است. در اندیشه صدرای، انسان در قوس صعودی هستی و بعد از ایجاد عوالم نباتی و حیوانی پا به عرصه وجود می‌گذارد و علاوه بر داشتن ویژگی‌های این عوالم، از مراتب بالاتر هستی نیز بهره‌مند است. به همین دلیل می‌توان انسان را خلاصه عوالم وجود نامید. در این صورت، انسان تجلی کلیه اسمای خداوند خوانده می‌شود و در نتیجه، انسان کامل، مظهر اعلا و اشرف تمام صفات خداوند است.

واژگان کلیدی

انسان، دایره هستی، قوس صعود، قوس نزول، ملاصدرا.

y_bouzarinejad@ut.ac.ir

تاریخ تأیید: ۱۳۸۹/۵/۲۳

*. استادیار گروه معارف دانشگاه تهران.

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱۱/۱۶

طرح مسئله

هر اندیشمندی به فراخور مبانی فلسفی خود و نوع بینشی که به جهان و هستی دارد، جایگاه انسان را متفاوت از دیگران ترسیم خواهد کرد.^۱ ملاصدرا (۱۰۵۰ - ۹۷۹ ق) یکی از بزرگترین حکمای اسلامی توانسته است نظام فلسفی خاصی را با توجه به آرای فلاسفه مشاء، اشراق، عرفای اسلامی - به‌ویژه محی‌الدین عربی - و متون دینی، تأسیس نماید. در این نظام، انسان جایگاه برتری نسبت به سایر موجودات دارد. در اندیشه ملاصدرا، هستی از دو قوس صعود و نزول تشکیل می‌گردد که در این بین، انسان بعد از ایجاد مراتب نباتی و حیوانی به صحنه جهان محسوس پا می‌گذارد^۲ و می‌تواند با طی مسیر کمال در قوس صعود به مقام «قاب قوسین او ادنی» (نجم / ۹)^۳ دست یابد. در این مقاله برای روشن‌نمودن تصویر ملاصدرا از جایگاه انسان، به بررسی درجات وجودی

۱. از آنجاکه متفکران جدید در آرای فلسفی خود، وامدار رنه دکارت می‌باشند، می‌توان گفت انسان در فلسفه‌های جدید به‌عنوان سوژه در برابر ابژه قرار گرفته است. این نوع نگاه باعث می‌شود نگاه سوژه‌محور به عقل و کمال انسان حاکم باشد. بنابراین شایسته است با بررسی جایگاه انسان نزد متفکران دیگر از جمله متفکران مسلمان و به‌ویژه ملاصدرا به فهم جایگاه انسان از دریچه دیگر دست یافت که این امر باعث شناخت ابعاد مغفول انسان مدرن خواهد گشت.
۲. اول مخلوقی که در مراتب بالای وجود از خداوند صادر می‌شود، عقل است که در بیان‌های دیگر «انسان کامل» یا «نور محمدی» خوانده می‌شود. در این صورت، انسان پیش از موجودات دیگر به‌وجود آمده است، اما در جهان محسوس بعد از موجودات دیگر قرار دارد.
۳. محی‌الدین عربی در تفسیر این آیه به خط فرضی در هستی اشاره می‌نماید که دایره وجود را به دو قوس نزولی و صعودی تقسیم می‌کند. پیامبر اسلام ﷺ به بالاترین حد کمال در قوس صعود رسیده است که با عقل در طرف قوس نزول برابری می‌نماید. به همین جهت، براساس احادیث «أول ما خلق الله العقل» و «أول ما خلق الله نوري» می‌توان گفت اولین مخلوق پیامبر اسلام است. (البته در قوس صعود از آن حیث که با عقل در قوس نزول متحد است) (ابن عربی، ۱۴۲۲: ۲ / ۲۹۳) همچنین صاحب تفسیر شریف *تأویل الآيات الظاهرة* نیز اشاره به این مسئله دارد که این مقام نزدیک‌ترین مقام به خداوند است و به بیان احادیث شریف در تأویل این آیه می‌نماید. (حسینی استرآبادی، ۱۴۰۹: ۶۰۶) ملاصدرا نیز نفس پیامبر را از حیث کمال در مقام قاب قوسین می‌داند. برای تطبیق دو قوس نزول و صعود با یکدیگر بنگرید به: صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰: ۱۳؛ همو، ۲۰۰۲: ۶ / ۲۹۵.

قوس صعود و نزول هستی می‌پردازیم و آنگاه به بیان جایگاه انسان و قوای وجودی او را تبیین خواهیم نمود.^۱

دایره هستی

در حکمت اسلامی، خداوند مبدأ و منتهای هستی است. در این بینش، هستی از خداوند تجلی می‌یابد و مجدداً به خداوند باز می‌گردد. بنابراین، خداوند هم اول و هم آخر هستی است.^۲ حکما برای نشان دادن این معنا، از شکل دایره کمک گرفته‌اند. اگر به بررسی اشکال مختلف هندسی بپردازیم، دایره دارای ویژگی خاصی است که در ترسیم آن، نقطه آغازین همان نقطه پایانی است. حال اگر این دایره را از وسط به دو نیم تقسیم نمائیم، دارای دو طرف خواهد شد: طرفی که از نقطه شروع تا پائین‌ترین نقطه مقابل، قوس نزول را تشکیل می‌دهد و طرفی که از پائین‌ترین نقطه تا نقطه آغازین ترسیم می‌شود و قوس صعود خوانده می‌شود.^۳ ملاصدرا در کتاب «عرشیه» بعد از ذکر نظریه خود در معاد جسمانی می‌نویسد:

۱. بی‌تردید فهم جایگاه انسان در نظام آفرینش دارای تأثیرات اساسی در نحوه زندگی انسان از جنبه مادی خواهد بود. کسی که انسان را تنها یک سوژه قلمداد می‌کند، صرفاً در پی تغییر عالم خواهد بود. در متون اسلامی، سفارش‌های فراوانی به شناخت جایگاه انسان شده است؛ از جمله: از امام علی علیه السلام روایت شده است که «معرفة النفس أنفع المعارف؛ معرفت نفس سودمندترین دانش‌هاست» یا «نال الفوز الأكبر من ظفر بمعرفة النفس؛ کسی که موفق به شناخت نفس شود، به بزرگ‌ترین رستگاری نایل شده است.» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۱۷۲) همچنین حدیث معروف «من عرف نفسه فقد عرف ربه؛ کسی که خود را بشناسد، به تحقیق خدا را شناخته است» (مجلسی، ۱۳۶۲: ۲ / ۳۲) دلیل مهمی بر اهمیت شناخت جایگاه انسان در نظام هستی است.

۲. البته اول و آخر بودن خداوند به صورت زمانی نیست؛ بلکه در اینجا اول و آخر وجودی است. (بنگرید به: حدید / ۳)

۳. او آن چیزی است که دایره وجود خوانده می‌شود و نصف اول آن قوس نزول است و نصف دیگر آن قوس صعود. برای اینکه در تعریف دایره گفته می‌شود خط واحدی که از یک نقطه آغاز می‌شود و به همان نقطه ختم می‌یابد. (صدرالدین شیرازی، ۲۰۰۲: ۵ / ۳۴۷)

... هر درجه‌ای از درجات نفوس در مرحله صعود به‌ازای درجه آن مرحله در قوس نزول می‌باشد. حکما و عرفا، این دو سلسله محاذی را به دو قوس دایره تشبیه نموده‌اند ... (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۱: ۲۷۳)

طبق این عبارت، هستی همان مراحلی را که در قوس نزول طی نموده است، مجدداً در قوس صعود طی خواهد کرد و همان‌طور که دو طرف دایره با یکدیگر محاذی می‌باشند، در دایره وجود هم دو طرف نزول و صعود محاذی یکدیگر خواهند بود. حال این سؤال مطرح است که در دایره وجود، مبدأ هستی کیست؟

مبدأ هستی

ملاصدرا خداوند را مبدأ هستی می‌داند. خدا در اندیشه وی از تمام مراحل وجود بالاتر است و موجود دیگری بالاتر از او وجود ندارد:

اول (باری تعالی) تام و کامل‌ترین وجود است؛ بلکه او مافوق تمام و تمام کمالات است. او فاقد هیچ کمالی و یا صفتی از صفات کمالی و یا اراده یا انگیزه یا واسطه‌ای نیست. او فاعلی است که فاعلیتش تام و کامل است ... (همو، ۱۹۸۱: ۱۳۷)

بنابراین مبدأ هستی، وجودی است که تمام صفات و کمالات جهان را به‌نحو اعلا و اشرف در خود جای داده است و کلیه عوالم براساس آن صفات شکل می‌یابد.^۱ در اندیشه ملاصدرا، صفات خداوند زائد بر ذات او نیست؛ بلکه عین ذات اوست؛ اما این مسئله باعث نمی‌شود خداوند در ذات خود متکثر باشد؛^۲ بلکه تکثر صفات خداوند تنها از حیث مفهومی است و در حقیقت ذات او، همگی آن صفات یکی هستند. در این صورت، صفت

۱. بنابر عقیده ملاصدرا، تمام موجودات مظهر صفات خداوند می‌باشند و در بین آنها پیامبر اعظم ﷺ مظهر تمام صفات کمالی خداوند بر سبیل اعتدال است. (همو، ۱۳۷۷: ۸۶)
 ۲. اشاعره بر این باورند که صفات الهی، زائد بر ذات اوست و معتزله معتقدند صفات از ذات واجب، منتفی و مسلوب هستند و خداوند در ذات خود فاقد صفات است. (همو، ۱۹۸۱: ۳۸)

علم خداوند همان صفت قدرت است و آن دو صفت نیز صفت اراده خواهند بود. به عبارت دیگر، علم همان قدرت و قدرت همان علم است:

... تمام صفات کمالی از ذات اوست، علم او حقیقت علم است و قدرت او حقیقت قدرت و چون شأن او این است، تعدد در آن محال است. علم او علم به تمام اشیا و قدرت او نیز قدرت به همه اشیاست و اراده او نیز اراده همه اشیا. ... پس علم او قدرت اوست و قدرت او علم اوست و اراده او هر دو آنهاست. هیچ فرقی بین آن صفات نیست، جز اینکه مفهوم آنها تفاوت دارد ... (همو، ۱۳۷۷: ۷۸)

تمام موجودات، مظاهری از اسمای خداوند می‌باشند و کمال هر موجودی از طرف خداوند است.^۱ البته نباید از این سخن استنباط نمود که عین صفات موجودات نیز در ذات خداوند تحقق دارد؛ بلکه آن کمالی که در ذات خداوند وجود دارد، درجه اعلا و اشرف کمال موجودات است:

آنچه نزد خداوند است، حقایق اصیل موجودات می‌باشد و همگی موجودات در برابر آن حقایق اصیل به منزله سایه و شبح‌اند و آنچه در نزد خدا و در حیطة وجود اوست، نسبت به آنچه موجودات دارند، حقیقت است. (همو، ۱۹۸۱: ۱۳۹)

پس مبدأ هستی در دایره وجودشناسی ملاصدرا خداست و تمام کمالات موجودات از آن اوست. حال این پرسش مطرح است که علت تجلی یا صدور موجودات و یا صفات خداوند چیست؟

۱. ملاصدرا برای اثبات این مسئله از قاعده «بسیطة الحقیقة کل الأشياء» استفاده می‌کند. او این قاعده را از غوامض علوم الهی می‌داند. براساس آن، اگر خداوند فاقد کمال یکی از موجودات باشد، ذات او ترکیبی از وجود و عدم آن کمال خواهد بود و در این صورت، ذات خداوند مرکب خواهد بود و چنین موجودی دیگر شایسته واجب‌الوجودی نیست. بنابراین او در عین بساطت باید تمام کمالات را داشته باشد یا به عبارت دیگر، تمام موجودات باید در ذات او تحقق داشته باشند؛ اما چون برخی از موجودات محسوس هستند و خداوند نمی‌تواند جسم باشد، کمالات جسمانی را به نحو اعلا و اشرف در خود دارد. (ر.ک: ابراهیمی دینانی، ۱۳۵۶: ۹۶)

علت نزول از مبدأ

حکما، عرفا و متکلمان، پاسخ‌های مختلفی به پرسش پیش گفته ارائه کرده‌اند. نمی‌توان گفت خداوند، عالم را برای رفع نیاز خود آفریده است، آن‌گونه که آدمیان برای رفع نیاز خود فعل اختیاری انجام می‌دهند؛ چراکه اگر فعل خداوند این‌گونه باشد، در ذات خود دارای نقص است و دیگر واجب‌الوجود نخواهد بود. برخی دیگر بر این باورند که خداوند برای کمال موجودات و به بیان دیگر برای «جود» به آفرینش پرداخته است.^۱

ملاصدرا براساس قاعده «العالی لا یفعل شیئاً لأجل السافل»^۲ از این ایده‌ها انتقاد می‌کند و معتقد است خداوند در آفریدن جهان یا هرگونه فعلی که از او صادر می‌شود، غرضی جز ذات خویش ندارد؛ زیرا به حکم این قاعده، هیچ‌گاه موجود برتر به سود موجود پائین‌تر کاری انجام نمی‌دهد. بنابراین هرگز نباید غرض خداوند از آفرینش را در آفریدگان جستجو نمود. چیزی برتر از ذات خداوند نیز قابل تصور نیست تا بتوان آن را غرض از خلقت دانست. بنابراین چاره‌ای جز این نیست که بگوییم غرض خداوند از آفرینش، چیزی جز خود او نیست. به بیان دیگر، عشق و حب ذاتی خداوند، منشأ تجلی موجودات از وی است.^۳

مراتب قوس نزول

ملاصدرا براساس قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد»^۴ معتقد است چون خداوند از

۱. درباره هدف از خلقت آرای گوناگونی مطرح شده است که در کتب فلسفی از جمله اسفار ملاصدرا ارزیابی شده‌اند. (صدرالدین شیرازی، ۲۰۰۲: ۷ / ۳۰۸)
۲. این یکی از قواعد فلسفی مهمی است که ملاصدرا از آن بهره برده است. براساس این قاعده، هیچ‌گاه موجود برتر به سبب موجود پائین‌تر کاری انجام نمی‌دهد؛ بلکه همواره غرض هر فاعلی ذات خویش است یا امری برتر از ذات خویش است، به طوری که اگر آتش هیزم را می‌سوزاند، به دلیل این نیست که ماده‌ای از مواد جهان سوخته شود؛ بلکه برای این است که هر کدام از آنها ذات خویش را تکمیل می‌کنند و در پی حفظ ذات خویش هستند. (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۲: ۲ / ۳۹)
۳. مسئله عشق در بین موجودات، ناشی از حب ذاتی خداوند به خویش است که موجودات به واسطه آن متجلی شده‌اند. (ر.ک: صدرالدین شیرازی، ۲۰۰۲: ۷ / ۱۳۷)
۴. از یکی جز یکی پدیدار نگردد، پس بسیار از یکی آفریده نباشد. مبدأ واحد را در واحد و منشأ کثیر

تمام جهات واحد است، موجودی که از او صادر می‌شود نیز واحد خواهد بود. این موجود واحد باید عقل باشد. وی ذیل تفسیر آیه «وما أمرنا إلا واحدة» (قمر / ۵۰) می‌نویسد:

آنچه اولین از خداوند صادر می‌شود عقل است. چراکه واجب‌الوجود، واحد حقیقی است؛ پس واجب و لازم است که فیض اولین و نخستین موجود از وی، موجود واحدی باشد که هم در اصل وجود و هم در مقام فعل و تأثیر، مجرد از ماده باشد. بنابراین صادر اول چیزی جز عقل نخواهد بود؛ زیرا در بین سایر جواهر، جسم فاقد وحدت و هیولا فاقد تأثیر است. همچنین صورت و نفس، فاقد استقلال در تأثیر هستند. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۱۴۰)

بنابراین در نظام اندیشه ملاصدرا، عقل اولین صادر^۱ خداوند است. عقل^۲ مرتبه‌ای از هستی و مجرد از ماده و بعد است که از این موجود اول، سایر مراتب وجود در قوس نزول موجود می‌شوند:

برای صادر اول، وحدت بالذاتی از آن جهت که از واجب صادر شده، وجود دارد و صادر اول به دلیل دوری از مبدأ، حد و ماهیت پیدا می‌کند ... از عقل

را در کثیر باید جستجو نمود. این قاعده را باید یکی از مهم‌ترین قواعد فلسفی به حساب آورد؛ زیرا در پیدایش بسیاری از اصول و مسائل فلسفی نقش بزرگی دارد. برخی آن را نسبت به سایر قواعد فلسفی اصل بنیادی دانسته‌اند. اکثر حکمای اسلامی این قاعده را پذیرفته و آن را در کتب خود ذکر نموده‌اند. (ر.ک: ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۲: ۱ / ۶۱۲)

۱. ایشان درباره عقل می‌نویسد: «اولین صادر واجب تعالی باید شریف‌ترین و برترین موجودات باشد و آن صادر اول، موجود مجرد الهی است که غیر از جهان محسوس است ...» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۰: ۵۰) ملاصدرا در اغلب آثار خود، درجات وجود را با عبارات قرآنی تطبیق می‌دهد. او صادر اول (عقل) را گاهی قلم، گاهی کتاب مبین و ... می‌خواند. همچنین وقتی در قوس صعود، انسان کامل به مراتب بالای صعود برسد، با مقام عقل تقارن می‌یابد. به همین جهت گاهی عقل را مقام نور محمدی نیز می‌خوانند. در نظر ملاصدرا، مرتبه نفس نیز همان لوح محو و اثبات است که در برخی منابع، عالم خیال منفصل خوانده می‌شود. (همان: ۱۳؛ همو، ۲۰۰۲: ۶ / ۲۹۵)

۲. همچنین در توصیف عقل می‌نویسد: «اولین مخلوق خداوند عقل است و این عقل وجهی از وجوه خداوند است؛ اما از آن جهت که مخلوق است، از وجود و ماهیت تشکیل شده است». (همو، ۱۳۶۰: ۷۹)

از آن جهت که به واجب می‌نگرد، موجود دیگر صادر می‌شود. همچنین از جهت ماهیت و حدش موجود دیگر و به همین ترتیب، موجودات اخس و اشرف دیگر از او ایجاد می‌شوند ... (همو، ۱۹۸۱: ۱۴۰)

از عقل، مرحله نفس به وجود می‌آید. نفس عالمی است که موجودات آن ذاتاً مجرد از ماده و در فعل، محتاج ماده هستند. بعد از نفس، عالم جسمانی قرار دارد^۱ که با صفت بُعد و مقدار شناخته می‌شود و پایین‌ترین مرحله وجود است. به نظر ملاصدرا، هر یک از موجوداتی که ما در عالم جسمانی ملاحظه می‌کنیم، در عوالم بالاتر قرار دارند.

هیچ چیزی در این عالم [محسوس] نیست، مگر آنکه برای آن نفسی مطابق در عالم نفس، و عقلی مطابق در عالم عقل وجود دارد؛ حتی مطابق کره زمین که جسم است، زمینی نفسانی و عقلانی وجود دارد. (همان: ۱۴۹)

برای روشن شدن مطلب می‌توان از نحوه گفتار انسان مدد گرفت. هنگامی که انسان قصد بیان معنایی را دارد، ابتدا آن معنای عقلی در نیروی تخیل تصویر می‌شود و سپس به وسیله عضلات، گفتار انسان در جهان خارج و با صوت نمایان می‌شود. صدایی که ما از متکلم می‌شنویم، همان معنای عقلی و تصویر خیالی آن است. به بیان دیگر، همان‌طور که یک کلمه دارای مطابق در عقل و خیال انسان است، موجودات محسوس نیز دارای یک وجود نفسانی و یک وجود عقلانی در عوالم بالا هستند.^۲

۱. ملاصدرا برای اثبات موجودات متوسط بین واجب‌الوجود و هیولا، از قاعده امکان اشرف کمک می‌گیرد. (همو، ۲۰۰۲: ۷ / ۲۵۷) بر اساس این قاعده در تمام مراحل وجود باید ممکن اشرف بر ممکن اخس مقدم باشد و هرگاه ممکن اخس موجود شود، باید پیش از آن ممکن اشرفی موجود شده باشد. هنگامی که نفس و عقل را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم، مطمئن خواهیم شد که عقل برتر از نفس است. در این صورت، اگر به صدور وجود نفس آگاه باشیم، به صدور وجود عقل پیش از آن نیز آگاه خواهیم بود. (ابراهیمی دینانی، ۱۳۵۶: ۱۶)

۲. ملاصدرا در کتاب «مفاتیح الغیب» برای تبیین وحی از مثال تکلم انسان کمک گرفته است. او در تشبیه مراتب هستی با کلام می‌گوید: «عالم، عین کلام است و اقسام عالم همانند اقسام کلام است.» (۲۰۰۳: ۹۲) وی سپس نحوه نزول وحی بر قلب مبارک پیامبر را این‌گونه توضیح می‌دهد که قرآن علاوه بر این وجود محسوس دارای وجود نفسانی و عقلانی نیز هست. بنابراین کسانی

بنابر آنچه تا کنون گفته شد، همه آنچه در عالم محسوس تحقق دارند، در عالم نفس و عقل نیز تحقق دیگری خواهند داشت و همه این عوالم از ذات خداوند نشأت گرفته‌اند:

بدان که خداوند تعالی مدبر موجودات است. آنها را از مکنان امکان به عالم ارواح آورد و سپس از عالم ارواح به عالم اشباح (خیال منفصل) هبوط داد ... تا اینکه همه آنها به پائین‌ترین مرتبه و تاریک‌ترین درجه یعنی هیولا رسانید و هیولا منطقه‌ای است که اهلش ظالم هستند و این نهایت تدبیر خداوند (نهایت تجلی صفات خداوند) است. ...^۱ (۱۳۷۷: ۱۱۴)

بنابراین تمام مراحل نزولی هستی در ذات خداوند تحقق دارند و خداوند با تجلی خود، همه موجودات را به عرصه هستی رسانیده است. در این بین، هیولا آخرین مرحله تجلی خداوند در قوس نزول خواهد بود که نقطه مقابل مبدأ هستی است. از آنجاکه هیولا قوه محض است و هیچ صورتی ندارد که به آن تحقیقی بدهد، غیرقابل تعریف است و نمی‌توان آن را به چیزی توصیف نمود؛ همانند خداوند که چون در نهایت فعلیت و کمال است و هیچ حدی ندارد، نمی‌توان او را تعریف کرد.^۲

می‌توانند به فهم اتم از قرآن نائل شوند که بتوانند به درجات بالای نفسانی و عقلانی دست یابند. به همین دلیل در ذیل تفسیر آیات ۷۸ و ۷۹ سوره مبارکه واقعه می‌گوید: قرآنی که در کتاب مکنون قرار دارد، همان قرآن در ساحت عقل است که کسی می‌تواند بدان قرآن مکنون دست یابد که از امور محسوس، پاک (مطهر) باشد. (۱۳۷۹: ۱۰۷)

۱. «بدان که برای وجود مطلق دو حاشیه است: یکی از آن دو واجب‌الوجود است که در نهایت شرف است؛ چراکه از جهت شدت کمال، نامتناهی است. حاشیه دیگر هیولای اولی است که در نهایت خست است؛ چون از جهت قصور، کمال نامتناهی است. صور بر هیولا صادر نمی‌شود؛ مگر اینکه از واسط مرور کند تا مجدداً به عقل برسد.» (همو، ۲۰۰۲: ۷ / ۲۵۷)

۲. در بسیاری از آیات قرآن کریم، ایمان و عمل صالح، معادل نور گرفته شده است و کفر و اعمال بد، معادل تاریکی. اگر به مراتب هستی ملاصدرا توجه کنیم، روشن می‌شود که ایمان و تقوا، انسان را از حیطة محسوسات بالا می‌برد در نتیجه به جهان عقل و نفس که نورانیت بیشتری دارند، می‌رساند و اعمال بد نیز انسان را به جهان محسوس مقید می‌کنند که از جهت وجودی در رتبه پائین‌تر و به نسبت عوالم دیگر، تاریک‌تر است.

قوس صعود هستی

مراتب قوس نزول به هیولا - که قوه محض و تاریکی است - ختم می‌شود؛ اما مجدداً از این مرتبه وجودی، قوس صعود آغاز می‌شود و همان‌طور که قوس نزول از باری تعالی آغاز شد، اینک قوس صعود از هیولا شروع می‌شود:

نهایت وجود، عکس ابتدای آن است. اول عقل، بعد از آن نفس و سپس طبیعت و آنگاه هیولاست. سلسله وجود در قوس صعود به‌طور معکوس به مبدأ و نقطه آغازین باز می‌گردد و همانند دایره اطراف خود دور می‌زند و در قوس صعود، نخست جسم مصور به صور جسمانی، سپس صورت نبات و بعد صورت حیوان و بعد از آن به صورت انسان جلوه می‌کند و در نهایت به انسان کامل ختم می‌گردد. بنابراین ابتدای موجودات عقل است و انتهای آنها به عاقل ختم می‌شود و مابین آنها منازل و مراتب قرار دارد.^۱

(صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۱۸۰)

ملاصدرا بر این باور است که هیولا با پذیرش صور از واهب‌الصور دائماً خود را کامل می‌کند تا به مراتب بالاتر دست یابد. او در تبیین این نظر از حرکت جوهری کمک می‌گیرد^۲ و معتقد است حرکت و تغییر عوارض، همانند متی، این، کم و کیف، براساس قاعده «کل ما بالعرض لابد أن ينتهي إلى ما بالذات»^۳ به جوهر باز می‌گردند؛ یعنی چون جوهر حرکت و تغییر می‌پذیرد، عوارض نیز دگرگونی می‌پذیرند. پس دگرگونی عوارض

۱. این عبارات را با عبارت ملاصدرا در کتاب *المظاهر الالهية* صفحه ۱۱۴ مقایسه کنید.
۲. براساس حرکت جوهری، جهان هستی یک وجود سیال است که در هر مرحله از حرکت، به نامی خوانده می‌شود. حرکت جوهری از ارکان تفکر ملاصدر می‌باشد که توانسته با آن بسیاری از مشکلات فلسفی را حل نماید. (۱۹۸۱: ۹۵)
۳. براساس این قاعده، هر موجود بالعرض ناچار به یک موجود بالذات منتهی می‌شود؛ زیرا عرض همواره تابع است. ملاصدرا در نظریه حرکت در جوهر و اثبات تجدد ذاتی برای طبیعت از این قاعده استفاده کرده است. «وی منشأ هرگونه تجدد و تغییر عرضی را در این عالم، یک نوع حرکت جوهری و ذاتی در طبیعت دانسته که عین سیلان و انقضاست و این جوهر ذاتاً متغیّر، چیزی جز طبیعت نیست.» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۲: ۳۸۲)

به واسطه چیزی است که ذاتاً دگرگون پذیر است.

طبیعت دارای حرکت ذاتی یگانه‌ای است که به سوی کمال پیش می‌رود و در جریان حرکت ذاتی خود از نقص به سوی کمال و فعلیت حرکت می‌کند. در تبادل صور هیولا این پذیرش به گونه‌ای نیست که با آمدن صورت جدید، صورت قبلی از بین برود؛ بلکه در جریان این حرکت، صور جدید بر صور قبلی قرار می‌گیرند و به بیان ملاصدرا به گونه «لُبْس بعد لُبْس» است.

حقیقت هیولا استعداد و حدوث است و در هر آنی از آنات مفروض، صورتی دارد بعد از صورت دیگری و چون صور متعاقب بر آن در جسم بسیط متشابه یکدیگرند، چنین گمان می‌رود که در جسم، صورت واحدی وجود دارد که همواره به حال خود باقی است؛ حال آنکه چنین نیست و این صور در تعاقب یکدیگر با اتصال و پیوستگی وارد هیولا می‌شوند، نه جدای از هم جدا ولی مجاور با یکدیگر. (همان: ۸۴)

طبیعت در جریان حرکت ذاتی خود، بعد از پذیرش صور جسمیه، صور نباتی را می‌پذیرد و عالم نبات پدید می‌آید. در عالم نباتی، موجودات دارای دو قوه «نامیه» و «مولده» هستند که به وسیله قوه «نامیه» رشد و تغذیه می‌کنند و با قوه «مولده» نوع خود را در عالم جسمانی حفظ می‌کنند. (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۱۸۳)

پس از مرتبه نباتی نوبت به مرتبه حیوانی می‌رسد:

هنگامی که عناصر امتزاج اتم و اکمل از نبات یافتند، از ناحیه حضرت واهب‌الصور کمالی اشرف می‌پذیرند و آن کمال، نفس حیوانی است. (همان: ۱۸۷)

مرحله حیوانی علاوه بر داشتن قوای نباتی، از قوه ادراک نیز بهره‌مند است. قوه ادراک به حیوان کمک می‌کند در عالم جسمانی حرکت نماید.^۱ به همین دلیل در تعریف

۱. حیوان از جهت اینکه محرک است، باید صور کارهایی را که باید انجام بدهد، ترسیم کند. به همین جهت، تخیل در عالم حیوانی آشکار می‌شود که از جهت ادراک، حیوان دارای ادراک ظاهری، حواس پنج‌گانه و ادراک باطنی می‌باشد. ادراک باطنی عبارتند از مدرک، حافظه (یا حافظ معانی است یا حافظ صور)، ذاکره و قوه متصرفه. (همو، ۱۹۸۱: ۱۹۳)

حیوان گفته‌اند: «نامی متحرک بالاراده» بدین ترتیب، عالم حیوانی دارای تحرک ارادی (غریزی)، ادراک محسوس و حتی خیالی است.

همان‌طور که اشاره شد، نبات دارای دو نیروی نامیه و مولده است که قوه نامیه، مواد مورد نیاز خود را از محیط اطراف به‌دست می‌آورد و آن را تبدیل به جسم خود می‌کند تا بدین‌وسیله جسم او در ابعاد سه‌گانه رشد نماید. در حیوانات نیز علاوه بر قوای نباتی، نیروی محرک و نیروی ادراک به‌وجود می‌آید. حیوان برخلاف نبات، با تخیل نیاز خود، به طرف شکار یا مطلوب حرکت می‌کند. همچنین در عالم حیوانی، شعور و مدارج پایین آگاهی و حتی اراده به‌ظهور می‌رسد. پس از اینکه طبیعت، صور نباتی و حیوانی را پذیرفت، مستعد پذیرش صورت انسانی می‌شود:

هنگامی که عناصر چهارگانه کاملاً تصفیه شدند و اختلاط و ترکیب آنها به نزدیک‌ترین درجات و مراتب اعتدال رسید و در راه کمال و صراط استکمال، بیش از آنچه مولود نباتی و مولود حیوانی طی نموده‌اند، گام برداشتند و در آن راه قدمی فراتر نهادند و از نیم‌دایره قوس صعود، مقداری بیش از آنچه سایر نفوس و صور جوهریه بدان نایل شده‌اند، طی نمودند، در این هنگام از جانب حضرت واهب‌الصور شایسته قبول نفسی می‌شوند به‌نام «نفس ناطقه» که کلیه قوای نفس نباتی و قوای نفس حیوانی را در استخدام خویش در می‌آورد ... آن صورت (انسانی یا نفس ناطقه) عبارت است از قوه‌ای روحانی و نفسی که هم مدرک کلیات و هم مدرک جزئیات و هم متصرف در معانی و صور است. (همان: ۱۹۹)

بنابراین تا حرکت طبیعت به‌حدی نرسد که آمادگی افاضه صورت آدمی به‌وجود آید، انسان پا به عرصه هستی نمی‌گذارد. طبیعت باید از مراتب جسمی، نباتی و حیوانی عبور کند تا قابلیت دریافت صورت انسانی و نفس ناطقه را بیابد. اکنون اگر به قوس صعود بنگریم، متوجه می‌شویم تمام موجودات عوالم جسمانی، نباتی و حیوانی مقدمه‌ای برای ایجاد انسان هستند. گویی آنها برای وجود انسان به‌وجود آمده‌اند:

بدان که غرض از این موجودات و قوای طبیعی، نباتی و حیوانی همگی برای خلقت انسان است؛ انسانی که میوه عالی و غایت نهایی خلقت آنهاست ... خداوند وجود انسان را به وجود نمی‌آورد، مگر بعد از اینکه تمام درجات و منازل نبات و حیوان به وجود آید و همه این قوای نباتی و حیوانی در انسان وجود دارد و این تازه اولین درجه انسانی است که در بین همه انسان‌ها مشترک است. (همو، ۱۳۷۷: ۱۱۹)

پس انسان نهایت کمال عالم جسمانی در قوس صعود است و با خلقت او ابتدای انسانیت آغاز می‌گردد؛ چراکه هنوز نیمی از قوس صعود باقی مانده است که باید طی کند. انسانی که بعد از حیوان ساخته شده است، هنوز انسان بالقوه است و راه درازی تا رسیدن به درجات بالای قوس صعود دارد.

کمال انسان

قوه عقل انسان به دو قسم عقل نظری و عقل عملی تقسیم می‌شود. «عقل نظری» نیرویی است که انسان به وسیله آن به ادراک کلیات و شناخت آنچه هست دست می‌یابد. «عقل عملی» نیز نیرویی است که انسان توسط آن می‌تواند صنایع و آنچه مربوط به باید و نباید زندگی اوست، انجام دهد. همچنین نفس انسان دارای دو قوه است که یکی از مافوق قبول می‌کند (قوه عالمه) و دیگری در مادون فعل انجام می‌دهد (قوه عامله). انسان با اولی، تصورات و تصدیقات را درک می‌کند (عقل نظری) و با دومی قبح و زیبا بودن افعال را تشخیص می‌دهد (عقل عملی). (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۰: ۳۶۶)

این دو قوه عملی و نظری عقل دارای درجات و مراتبی هستند. ملاصدرا از عقل هیولانی، عقل بالملکه، عقل بالفعل و عقل مستفاد به عنوان درجات عقل نظری یاد می‌کند. «عقل هیولانی» مرتبه‌ای است که انسان استعداد پذیرفتن تمام صور معقول را دارد و این مرتبه در همه افراد انسان به طور فطرتی مشترک است. در «عقل بالملکه»، معقولات اولیه‌ای که کلیه افراد بشر در فهم و ادراک آنها مشترک هستند (اولیات،

تجربیات و متواترات) مانند «کل بزرگ‌تر از جزء است» در عقل به وجود می‌آید. در «عقل بالفعل»، نفس انسان می‌تواند کلیه معقولات اکتسابی خود را بدون زحمت در ذات خویش مشاهده کند. «عقل مستفاد» هم مرتبه‌ای است که نفس انسان بتواند معقولات خود را در عقل فعال مشاهده نماید.

عقل مستفاد را از آن جهت عقل مستفاد گفتند که نفس، آن معقولات را از ما فوق خود (عقل فعال) استفاده می‌کند. پس انسان از این جهت، تمام و کمال و مرتبه نهایی عالم عود و صورت عالم عود است، همان‌طور که عقل فعال در سیر نزولی و قوس نزولی، کمال عالم به او [انسان کامل] و غایت و نهایت اوست. هدف نهایی از ایجاد تمام موجودات محسوس، خلق انسان است و هدف و غایت نهایی از خلقت انسان، نیل به مقام عقل مستفاد و مشاهده معقولات و اتصال به ملا اعلاست. (همو، ۱۹۸۱: ۲۰۷)

قوس صعود هستی (بازگشت موجودات به خداوند) وقتی محقق می‌شود که انسان بتواند به مقام عقل و اتحاد با آن دست یابد. به عبارت دیگر، غایت طبیعت، خلقت انسان و غایت انسان نیز معرفت است؛ معرفت به حقایق عالم عقل و مشاهده زیبایی عالم عقل؛ اما این راه میسر نمی‌گردد مگر اینکه انسان از امور مادی و قوای نباتی و حیوانی یعنی غضب و شهوت دوری گزیند تا عقل مجرد او بتواند بدون حجاب به مشاهده معقولات دست یابد. در این صورت، به نظر ملاصدرا طبیعت با شتاب به سوی عقل و مشاهده معقولات حرکت می‌کند و در این بین، پذیرای صورت موجودی خواهد بود که استعداد این صعود و مشاهده را داشته باشد.

ملاصدرا برای قوه علمیه (عقل عملی) انسان نیز قائل به درجاتی است:

مراتب عقل عملی برحسب استکمال، چهار قسم است. مرتبه اول، تهذیب ظاهر با اطاعت از دستورات شرع؛ مرحله دوم تطهیر قلب و زدودن صفات ناپسند؛ مرحله سوم کسب صفات خوب و مرحله چهارم فنای نفس از ذات خویش. (همان و نیز بنگرید به: ۱۳۸۰: ۳۸۳)

هنگامی که عقل عملی انسان به کمال برسد، انسان از امور محسوس که حجاب مشاهده عالم عقل هستند، دور می‌شود و عمل در اینجا باعث معرفت می‌شود. بر این اساس، تفاوت انسان‌ها در کمال انسانی آنها بسته به میزان رشد عقل نظری و عملی آنها دارد. برخی ممکن است فقط عقل نظری را به کمال رسانده باشند و در عقل عملی در مرتبه پائینی قرار بگیرند و برخی دیگر برعکس. اگر به ویژگی‌هایی که ملاصدرا در مبحث نبوت برای پیامبران برمی‌شمارد، توجه کنیم^۱، پیامبر کسی است که عقل عملی و نظری او هر دو به کمال رسیده باشد. بنابراین انسان کامل نزد ملاصدرا کسی است که توانسته باشد به کمالات هر دو عقل نظری و عملی رسیده باشد و در غیر این صورت، انسان در کمال انسانی خود ناکام خواهد بود.

بنابراین می‌توان گفت که انسان همه قوای هستی را در خود جای داده است و می‌توان انسان کامل را خلاصه و نسخه کتاب هستی دانست:

بدان که خداوند تعالی همه قوای عالم را در انسان جمع نمود و او را بعد از وجود دیگر اشیا پدید آورد «الذی أحسن کل شیء خلقه و بدء خلق الإنسان من طین». پس خداوند در انسان، ویژگی همه موجودات بسیط، مرکب، روحانی و ابداعی را قرار داد. پس انسان از آن حیث که مجموع قوای عالم است، همانند خلاصه‌ای از یک کتاب و یا نسخه برگزیده‌ای از یک کتاب است. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۱۹)

بنابراین اگر موجودات این جهان، تجلیات صفات متعدد خداوند باشند، انسان موجودی است که همگی صفات موجودات دیگر را در خود جمع نموده، در مرتبه بالاتری مجموع همه آن صفات را دارد؛ اما آن انسانی که توانسته باشد به نهایت درجات عقلی

۱. به نظر ملاصدرا نبی باید در سه خصلت به کمال رسیده باشد: عقل نظری، عقل عملی و قوه خیال. وقتی انسان بتواند صفات حیوانی را از خود دور نماید، خیال او نیز رنگ قدسی به خود می‌گیرد و در نتیجه کمال عقل عملی و نظری باعث به وجود آمدن نبوت می‌شود. (همو، ۱۹۸۱: ۳۴۱؛ بوذری‌نژاد، ۱۳۸۷: ۶۹ - ۴۹)

برسد، مظهر همه صفات خداوند به نحو عالی است و این موجود کسی جز انسان کامل نیست.^۱

نتیجه

نظام هستی‌شناسی ملاصدرا از دو قوس نزول و صعود تشکیل شده است. قوس نزول هستی با تجلی خداوند آغاز می‌گردد. اولین مخلوق در قوس نزول «عقل» است که موجودی کاملاً مجرد از ماده می‌باشد. پس از آن عالم نفس قرار دارد. نفس ذاتاً مجرد از ماده ولی در فعل نیازمند به آن است. آخرین مرحله قوس نزول هیولاست که نقطه شروع بازگشت هستی و قوس صعود است.

هیولا با پذیرش صور از واهب‌الصور به گونه لُیس بعد از لُیس، صور جسمانی، نباتی و حیوانی را می‌پذیرد تا زمینه تحقق انسان فراهم گردد. انسان در میانه قوس صعود به بروز می‌رسد و علاوه بر داشتن قوای نباتی و حیوانی، قابلیت دریافت عقل را دارد. همه آدمیان در داشتن عقل بالقوه مشترک هستند و می‌توانند عقل خود را از فعلیت خارج نمایند و به مقامات برتر انسانیت دست یابند.

عقل انسان دارای دو بعد عملی و نظری است. براساس مقدار پیشرفت هر انسانی در یکی از این ابعاد، مراتب وجود انسان‌ها تفاوت دارد. انسانی می‌تواند به انسانیت کامل دست یابد که ابعاد نظری و عملی او در حد عالی باشد که در این مرحله با عالم عقل

۱. ملاصدرا انسان کامل را روح عالم و مظهر اسماء... و خلیفه خداوند می‌داند. (۱۳۷۷: ۱۱۴) برخلاف این تصور، دکارت در فلسفه خویش قائل به سه جوهر می‌شود که جوهر خداوند، سایر جواهر را خلق می‌کند؛ اما فلاسفه دیگر پیرو دکارت با حذف جوهر خداوند، یا به جوهر نفس توجه دارند یا به جوهر ماده که منجر به وجود آمدن تفکر ماده‌گرایی (ماتریالیسم دیالکتیک مارکس) و ایده‌گرایی (فلاسفه ایدئالیسم آلمان). اما ویژگی بارز هر دو جریان آن است که انسان را محور هستی می‌دانند. این مسئله در آرای هگل، هایدگر و ... به خوبی دیده می‌شود. (استیس، ۱۳۷۰: ۸۱ / ۱) از وجوه برتری نظر ملاصدرا بر آرای انسان‌محور آن است که صدرا انسان را تنها از یک بعد بررسی نکرده است. در اندیشه وی، کمال انسان در آن است که تمام قوای عقلی او اعم از عقل عملی، نظری و صناعی به کمال برسد.

متحد می‌شود و به مشاهده حقایق عقلانی می‌پردازد. بنابراین موجودات از عقل شروع می‌شوند و به عاقل ختم می‌گردند.

جایگاه بارز انسان در اندیشه ملاصدرا از آن جهت است که همه موجودات، زمینه‌ای برای تحقق انسان هستند و انسان نیز مقدمه‌ای برای اتصال با عقل فعال. به عبارت دیگر، همه موجودات زمینه تحقق انسان هستند و انسان زمینه تحقق معرفت. به واسطه این جایگاه رفیع انسان، او برخلاف دیگر موجودات که در یک حد وجودی خاص توقف دارند، حدّ یقفی ندارد و می‌تواند تمام مدارج وجود را تا قرب خداوند طی کند.

منابع و مأخذ

۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۵۶، *قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی*، ج ۱، تهران، انجمن فلسفه.
۲. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۷۲، *قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی*، ج ۲ و ۳، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ دوم.
۳. ابن عربی، ابو عبدالله محی الدین محمد، ۱۴۲۲ ق، *تفسیر ابن عربی*، تحقیق سمیر مصطفی رباب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ اول.
۴. ارسطو، ۱۳۶۷، *متافیزیک*، ترجمه شرف الدین خراسانی، تهران، نشر گفتار، چ دوم.
۵. استیس، و. ت، ۱۳۷۰، *فلسفه هگل*، ترجمه حمید غایت، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۶. بوذری نژاد، یحیی، ۱۳۸۷، «تبیین فلسفی وحی نزد ملاصدرا»، *فصلنامه اندیشه نوین دینی*، سال سوم، شماره یازدهم، ص ۶۹ - ۴۹.
۷. تمیمی آمدی، عبدالواحد، ۱۳۶۶، *غررالحکم و درر الکلم*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چ اول.
۸. حسینی استرآبادی، علی، ۱۴۰۹ ق، *تأویل الآیات الظاهرة*، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ اول.
۹. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۰، *أسرار الآیات*، تصحیح محمد خواجه‌جوی، تهران، انجمن اسلامی فلسفه و حکمت ایران.
۱۰. _____، ۱۳۶۱، *العرشیه*، تحقیق غلامحسین آهنی، تهران، مولی.
۱۱. _____، ۱۳۷۷، *المظاهر الالهیه*، تحقیق سید جلال الدین آشتیانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چ دوم.
۱۲. _____، ۱۳۷۹، *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۷، تصحیح محمد خواجه‌جوی، قم، بیدار، چ سوم.
۱۳. _____، ۱۳۸۰، *المبدأ و المعاد*، تحقیق سید جلال الدین آشتیانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چ سوم.

۱۴. _____، ۱۹۸۱ م، *الشواهد الربوبية*، تصحيح سيد جلال الدين آشتياني، مشهد، المركز الجامعي للنشر، ج دوم.
۱۵. _____، ۲۰۰۲ م، *الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الاربعة*، ج ۵، ۶ و ۷، بيروت، دار احياء التراث العربي، ج اول.
۱۶. _____، ۲۰۰۳ م، *مفاتيح الغيب*، تحقيق محمد خليل، بيروت، مؤسسة التأريخ العربي، ج سوم.
۱۷. مجلسي، محمدباقر، ۱۳۶۲، *بحار الأنوار الجامعة للدرر الخبار الائمة الاطهار*، تهران، انتشارات علميه اسلاميه.

تبیین و تحلیل دلیل خداشناسی پاسکال

* محمد عباسزاده جهرمی

** نصراله میمنه جهرمی

چکیده

بلز پاسکال یکی از نوابع و اندیشمندان بزرگ جهان غرب است که برهان شرطبندی را در بحث خداشناسی طرح کرده است. وی پس از تبیین دلایل نظری و عملی، اصل عملی عقلایی را پایه‌گذاری می‌نماید و به کمک آن برخی تصمیم‌گیری‌های انسان را به صورت فرمولی توجیه می‌کند. سپس از این قاعده عقلایی در حوزه دین برای اثبات لزوم دینداری بهره می‌برد. این پژوهش پس از تبیین دلیل او، در دو بخش دلایل نظری و عملی و قاعده عقلایی وی و نیز استفاده از آن در بحث خداشناسی یا لزوم دینداری به ارزیابی آن می‌پردازد.

واژگان کلیدی

خداشناسی، پاسکال، اصل عقلایی، برهان شرطبندی، قوت محتمل.

* عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی مجتمع آموزش عالی جهرم. m_abas12@yahoo.com

** عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جهرم.

nasrollahmaymanah@yahoo.com.

تاریخ تأیید: ۱۳۸۹/۵/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۸/۱۱

طرح مسئله

دلایل متعددی بر اثبات وجود خدا اقامه شده که برخی از آنها عبارتند از: براهین فطرت، صدیقین، حدوث، نظم، علی، معجزه، معقولیت، فسخ عزائم و

بلز پاسکال^۱ (۱۶۶۲ - ۱۶۲۳) ریاضی‌دان و فیلسوف مشهور فرانسوی است که فعالیت‌های ارزشمندی از او در فیزیک، ریاضی و هندسه برجای مانده است. برخی او را در کنار دکارت از بزرگ‌ترین فیلسوفان فرانسه معرفی کرده‌اند. (کاپلستون، ۱۳۸۶: ۲۱۷) او اندیشه‌های خود را در کتاب *نامه‌های ولایتی به چاپ رساند* و آثار مختلفی چون «روح هندسی»، «رساله مخروطات»، «رساله خالاً» و «اندیشه‌ها» (مجموعه یادداشت‌های او که پس از مرگ او جمع‌آوری شد) از خود بر جای نهاد. (توماس، ۱۳۸۲: ۱۳۹) از نظر او، عقل به‌تنهایی نیاز انسان برای تأمین سعادت و رسیدن به خداوند را برآورده نمی‌کند و جمله معروف «دل را دلایلی است که عقل بدان راه ندارد» از اوست. (حلبی، ۱۳۷۷: ۱۴۷)

او می‌گوید:

ما حقیقت را فقط به‌وسیله عقل نمی‌شناسیم؛ بلکه از راه دل نیز ادراک می‌کنیم و معرفت ما به‌وسیله اصول اولی دل است؛ ولی عقل - که در شناسایی این اصول سهمی ندارد - بیهوده کوشش می‌کند که با آنها مخالفت کند. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۶۲: ۱۵۵)

خدا با دل احساس می‌شود، نه با عقل.^۲

لذا می‌توان او را اهل دل و معتقد به اولویت عواطف و احساسات خواند. (وال، ۱۳۷۰: ۶۵۳) او دلایل اثبات خداوند را بسیار پیچیده و مبهم معرفی می‌کند و وحی را مبنایی برای ایمان خود می‌داند. (همان: ۸۰۴)

برخی این دلیل پاسکال را «دلیل مصلحت‌اندیشی» نام نهاده‌اند که به‌نظر می‌رسد با

1. Blaise Pascal

2. available at: <http://www.btinternet.com/~glynhughes/squashed/pascal.html>.